# خلاصه مباحث

در جلسه گذشته در این رابطه صحبت شد که حدیث رفع اضطرار و اکراه مسبوق به اختیار و همچنین نسیان مسبوق به اختیار و تذکر را شامل است؟

بیان شد؛ بین اضطرار و اکراه از یک طرف و نسیان از طرف دیگر تفاوت وجود دارد.

به نظر می رسد؛ اکراه و اضطرار مسبوق به اختیار موجب عقوبت بر فعل مکره علیه و مضطر الیه است اما نسیان مسبوق به ذکر و امکان تحفظ، موجب رفع عقاب بر فعل منسی می باشد.

## عقاب بر اضطرار و اکراه بالاختیار

هر چند مراحل اکراه و اضطرار متفاوت است اما در تمام این مراحل، بر ترک واجب یا فعل حرام به واسطه اکراه و اضطرار، مؤاخذه صحیح است.

### مراحل اکراه و اضطرار

در برخی از مراحل مانند الجاء، قدرت مکلف بر ترک فعل مکره علیه سلب شده و هیچ اختیاری در آن ندارد.

در برخی از مراحل هر چند اختیار عقلی بر ترک فعل مضطر الیه و فعل مکره علیه امکان دارد، اما به علت وجود تکلیف اهم شرعا قدرت بر این فعل سلب شده است. مثلا اگر مکره علیه به قتل نفس وعید داده شود، یا شخص برای حفظ جان فرزندش مضطر به فعل حرامی شود، هر چند عقلا امکان ترک مکره علیه را دارد اما؛ به علت تزاحم بین وجوب حفظ نفس و مثلا حرمت شرب خمر و اهمیت حفظ نفس، شرعا موظف به حفظ نفس است و از نظر شرعی ترک شرب خمر جایز نیست. در برخی از مراحل تنها در فعل مضطر الیه حرج وجود دارد بدون اینکه با واجب اهمی در تعارض باشد.

در فرض اول به علت سلب قدرت در هنگام الجاء، دیگر مکلف به ترک فعل مضطر الیه نیست اما به علت اختیار سابق عقاب بر این فعل بر شخص ثابت است. به تعبیر مرحوم آخوند یعاقب بالنهی السابق الساقط[[1]](#footnote-1). بنابراین عقلا مجرد اختیار سابق مصحح عقوبت شخص می باشد.

در فرض دوم نه تنها بر فعل مضطر الیه به واسطه نهی سابق عقاب می شود بلکه اگر فعل مضطر الیه را انجام ندهد نیز عقاب خواهد شد زیرا؛ تکلیف اهمی به نام وجوب حفظ نفس به علت سوء اختیار او بر عهده او آمده و باید شرعا از عهده این وجوب خارج شود. بنابراین مکلف با توجه به وجود واجب اهم، نمی تواند مکلف به انجام مکره علیه باشد. مثلا با وعید به قتل، اکراه بر ترک نماز صورت گرفته باشد، در این فرض نماز نمی تواند واجب باشد زیرا واجب اهم حفظ نفس بر عهده این مکلف می باشد. اما با این حال با ترک نماز، عقاب بر او ثابت است.

در فرض سوم فعل حرجی مرفوع نبوده و تکلیف ساقط نشده است. در نتیجه از نظر شرعی تحمل حرج لازم است و اگر این فعل را انجام ندهد عقاب بر آن ثابت است.

خلاصه؛ در دو فرض اول با وجود سقوط تکلیف، عقاب بر فعل به علت نهی سابق وجود دارد اما در یک صورت تکلیف حتی ساقط نیز نمی شود.

## نفی عقاب بر نسیان با امکان تحفظ

به نظر می رسد نسیان با اکراه و اضطرار تفاوت دارد و حتی با وجود ذکر سابق و امکان تحفظ، عقاب مرفوع است.

نکته تفاوت در این است که ظهور حدیث رفع در این است که لولا الرفع، فعل بر عهده مکلف بوده و با ورود حدیث رفع، رفع شده است. از همین رو حدیث رفع تنها اموری را رفع می کند که عقلا مقتضی عقاب در آنها بوده و امتنانا از مکلف برداشته شده است. تصویر اقتضای عقاب در نسیان در زمان نسیان، به هیچ وجه ممکن نیست زیرا ناسی غافل محسوب شده و خطاب ناسی قبیح می باشد. خطاب و عقاب را در ناسی تنها می توان به نهی سابق تصحیح کرد و چون نهی سابقی که به غیر اختیار و بدون تقصیر، ذکر از بین رفته باشد نیز اقتضای تکلیف و عقاب ندارد، تنها فرضی که می توان برای نسیان تصویر کرد - که عقلا اقتضای عقاب وجود داشته و امتنانا برداشته شده باشد- نسیانی است که با ترک تحفظ ایجاد شده باشد.

اما هر چند اکراه در لغت شامل معنای الجاء می شود و در الجاء نیز اقتضای عقاب وجود ندارد اما اکراه در لغت مواردی که در ترک فعل مکره علیه اختیار وجود داشته و تنها حرج از این ناحیه متوجه مکلف می شود را نیز شامل است. مطابق این تفسیر، حدیث رفع تنها اکراه نوع دوم را رفع کرده و به الجاء هیچ نظارتی ندارد. در نتیجه تصویر وجود اقتضای عقاب بعد الاکراه وجود داشته و هیچ دلیلی نداریم که برای تصحیح امتنانیت رفع، اراده قبل از اکراه را در نظر بگیریم.

در اضطرار نیز، تصویر اقتضای عقاب بعد الاضطرار در فرضی که تنها حرج متوجه مکلف می شود امکان داشته و در نتیجه برای تصحیح امتنانیت حدیث رفع تنها بعد الرفع مورد لحاظ است و تصحیح امتنانیت با اختیار قبل الاضطرار خلاف ظاهر حدیث رفع است.

در نتیجه حدیث رفع تنها فعل اکراهی و اضطراری را که در ترک آنها حرج وجود دارد را رفع می کند و نظارتی به رفع فعل اکراهی که به الجاء رسیده یا به علت وجود واجب اهمی مانند حفظ نفس، عقلا حرمت نداشته و مقتضی عقابی از نظر عقلی در آن نیست، نمی باشد. اما در جایی که اکراه مسبوق به اختیار شده و در نتیجه الجاء یا تزاحم با واجب اهم یا حرج صورت گرفته است، عقل به واسطه نهی سابق و سوء اختیار، مکلف را مستحق عقاب می داند و دلیلی از شرع وجود ندارد که عقاب را در این فروض رفع کرده باشد.

### توضیح تفاوت به عبارتی دیگر

اگر مکلف مثلا نماز را از روی نسیان ترک کند، ترک نماز دو جزء علت در طول هم دارد ترک تحفّظ و نسیان نماز. در اکراه مسبوق به اختیار نیز استعمال تریاک مثلا دو جزء علت طولی دارد ورود به مکانی که علم به تحقق اکراه در آن دارم و اکراه به استعمال تریاک. بحث این است که آیا حدیث رفع، عقاب بر عملی را که علت تامه ایجاد آن اکراه یا اضطرار را رفع می کند و در نتیجه اکراه مسبوق به اختیار را شامل نمی شود یا حدیث رفع هر جایی که جزء العله آن اکراه و اضطرار باشد را نیز رفع می کند و اکراه مسبوق به اختیار را نیز رفع می کند؟

در پاسخ به این پرسش گفته می شود؛ ظاهر حدیث رفع، رفع مواردی است که اکراه و اضطرار علت تامه تحقق فعل باشد. با این بیان این سؤال ایجاد می شود که چرا در نسیان این سخن گفته نشده و مواردی که نسیان تنها جزء العله برای ترک عمل باشد، مرفوع است؟ و چون نمی توان نسیان را به مواردی که نسیان علت تامه در ترک فعل باشد و لا محاله مواردی را که نسیان مسبوق به ذکر بوده و با ترک تحفظ نسیان ایجاد شده است را شامل است، چرا نسیان قرینه بر اکراه و اضطرار نبوده و اکراه مسبوق به اختیار را نیز به قرینه سیاق، مشمول حدیث رفع ندانیم؟

اما به نظر می رسد؛ بین اکراه و اضطرار از یک طرف و بین نسیان از طرف دیگر فرق است زیرا مصحح عقوبت در اکراه و اضطرار امکان تخلص از فعل مضطر الیه و مکره علیه است ولی در نسیان امکان تخلّص از نفس نسیان، مصحح عقوبت می باشد.

به تعبیر دیگر حدیث رفع دو ظهور متفاوت داشته که هر یک اقتضایی دارند، ظهور حدیث رفع در رفع عقاب در مواردی است که عناوین مذکوره در حدیث علت تامه برای ایجاد فعل باشد و در نتیجه اکراه مسبوق به اختیار را در بر نمی گیرد. ظهور دیگر حدیث رفع این است که رفع در جایی است که اقتضای عقاب بر عناوین مذکوره وجود داشته باشد. اقتضای عقاب در مکره علیه و مضطر الیه وجود دارد اما در نسیان تنها با فرض ذکر سابق می توان اقتضای عقاب را تصویر کرد. بنابراین مراد از نسیان، نسیانی است که تحقق نفس نسیان با اختیار مکلف بوده است.

## عدم رفع ایجاد نسیان

توجه به این نکته بسیار ضروری است که توسعه در مفاد رفع نسیان به علت عدم امکان اخذ به ظهور ابتدایی حدیث رفع می باشد و نمی توان رفع عقاب بر نسیان را به رفع عقاب به ایجاد نسیان از روی عمد توسعه داد و تنها مواردی را که امکان ایجاد مانع از نسیان برای مکلف وجود داشته شامل بوده و دلیلی بر توسعه به مواردی که خود مکلف مثلا با استعمال دارویی نسیان را ایجاد کرده است، نداریم و عقاب بر این نسیان مرفوع نخواهد بود. در نتیجه ما به علت ظهور ثانوی دلیل در وجود مقتضی عقاب در فعل مرفوع، از ظهور اولی در علت تامه بودن عنوان نسیان در ایجاد ترک فعل رفع ید کردیم اما دلیلی نداریم از ظهور حدیث در تمام المقتضی بودن رفع ید کنیم و حتی نسیانی که جزء المقتضی نیز باشد را مرفوع بدانیم.

خلاصه در حدیث رفع سه ظهور وجود دارد که هر یک اقتضائاتی دارد؛ ظهور در علت تامه بودن عناوین مذکوره در تحقق فعل، ظهور در تمام المقتضی بودن عناوین مذکوره در تحقق عمل و ظهور در وجود اختیار در فعل مرفوع و صحت عقاب بر فعل مرفوع لولا الرفع.

این سه تا نکته باعث می شود که تحقق عقاب بر اضطرار و اکراه مسبوق به اختیار و عدم عقاب بر نسیان حاصل از عدم تحفظ، تنافی وجود نداشته باشد.

## عدم صحت معامله اکراهی ولو مسبوق به اختیار باشد

تمام سخن تا اینجا در رابطه با رفع عقاب بود و گفته شد: اگر مکلف می داند با ورود در مکانی مکره به فعل حرام می شود، عقاب بر این فعل حرام مرفوع نیست. در این قسمت به این مطلب خواهیم پرداخت که آیا معامله اکراهی که مسبوق به اختیار بوده است، صحیح است یا حکم به عدم صحت آن می شود؟

به نظر می رسد از این ناحیه در حدیث رفع تفاوتی نبوده و حدیث رفع، صحت این نوع معامله اکراهی را رفع نمی کند اما با این حال، به علت شرطیت رضایت در معاملات با فرض اکراه به معامله رضایت وجود ندارد و نمی توان حکم به صحت معامله کرده هر چند اکراه مسبوق به اختیار باشد. پس هر چند اختیار در معامله را می توان با توجه به اختیار سابق تصحیح کرد، اما تمام العله برای صحت معامله اختیار نیست و باید در معامله رضایت نیز وجود داشته باشد و به صرف وجود اختیار سابق و حتی رضایت سابق، معامله عن تراض تحقق پیدا نمی کند. پس بطلان معامله به علت شمول حدیث رفع نسبت به آن نیست و به علت لزوم تراضی در معامله[[2]](#footnote-2) و عدم وجود آن می باشد.

آقای حائری در مباحث الاصول[[3]](#footnote-3) مباحث دیگری را در این زمینه مطرح نموده و بحث کرده اند که با توجه به نکات بیان شده، عدم تمامیت آن مباحث روشن می شود که به علت ضیق وقت دیگر وارد آنها نمی شویم.

## برخی دیگر از مباحث حدیث رفع

در حدیث رفع، تنبیهات زیادی مطرح شده است که برخی از آنها با معنای ما از حدیث رفع قابل تطبیق نیست به عنوان نمونه این بحث مطرح است که چه احکامی مرتفع است؟ در حالی که این بحث مبتنی بر عموم آثار است و ما قائل به عموم آثار نبوده و تنها مؤاخذه و مواردی را که عرفا نفس فعل بر عهده مکلف است مانند حلف و معاملات را شامل می شود.

یکی از بحث های مفصلی که وجود دارد این است که مثلا چرا حدیث رفع جنابت مباشرت عن اضطرارٍ و عن اکراهٍ را برطرف نمی کند؟ شهید صدر بیاناتی در این زمینه دارند که با مبنای ما در معنای حدیث رفع، هیچ جایگاهی ندارد ولی اصل تقسیم بندی احکام، مباحث مهمی است که بهترین جایی که این مطلب بحث شده است بحث حاج آقا در کتاب الاجاره می باشد که بنده چکیده آن را در کتاب الخمس ایشان ذیل بحث اشتراط بلوغ در ثبوت خمس در معدن، وارد کرده ام که حتی طبق مبانی مشهور نیز، تقسیم بسیار جامع و مفیدی است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى ) ؛ ج‏2 ؛ ص49 و الحقّ أنّه منهيّ عنه بالنهي السابق‏ الساقط بحدوث الاضطرار إليه‏ [↑](#footnote-ref-1)
2. النساء : 29 يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحيماً [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الأصول، ج‏3، ص: 206 و 207 [↑](#footnote-ref-3)